

## اولین کاروان معرفت

- ۴ -

باز گردیم بامر تحصیل این جوانان ، در اواخر سال ۱۲۳۴ هجری اطلاع حاصل میکنند که بناست بعد از پنج شش ماهی ، میرزا ابوالحسن خان سفارت ایران بلندن وارد شود . از جمله کارهایی که اول خواهد کرد اینست که آنها را بایران برگرداند . بنابراین میرزا صالح فکر میکند که با همین قدر زبان لاتینی که یاد گرفته ام میتوانم در ایران پیش خود بیشتر تحصیل کنم ، بهتر است که حالا شروع در مقدمات زبان فرانسه بکنم . میرزا رضا و میرزا جعفر مهندس در وولپج خانه ای درست گرفته بوده اند ، میرزا صالح با آنها قرار گذاشت که پیش آنها برود و با آنها منزل کند و يك ثلث مخارج خانه را متحمل شود . بعد بایک نفر مستر بالفور نام که در زبان فرانسه ماهر بود ترتیب داد که هر روزه باو درس بدهد .

در آن ایام ، يك وقت این سه نفر باهم به ولایت کردی رفته بودند ، در راه شهر ویندزر برای ناهار در یکی از قهوه خانه ها توقف کرده بودند ، چون بیش از یازده دقیقه وقت نداشتند میرزا صالح ساعت خود را از جیب بیرون آورده روی میز گذاشت که مواظب وقت باشد ، راننده کوچ یعنی کالسکه چاباری تعجیل کرد که زود بروند ، موقع بلند شدن میرزا صالح ساعت طلای خود را بجا گذاشت ، فاصله سه میل که رفته بودند ملتفت شد ، اما چون کالسکه به جله میرفت ، و فرضاً اگر پنجاه تومان هم بکالسکه چی میدادند جرات مراجعت کردن یا حتی يك دقیقه تأمل کردن نداشت بقیه کرد که دیگر ساعتش بدستش نخواهد آمد . بعد از آنکه ده میل از آن قهوه خانه دور شده بودند در موقع عوض کردن اسبها به کالسکه چی مطالب را اظهار داشته ، او جواب داد که مطلقاً عیبی ندارد ، و البته همین فردا ساعت شما را خواهند آورد ، بقیه این داستان را بعبارت خود میرزا صالح برای شما نقل میکنم ، میگوید : هر کس این صفحه را مطالعه کند دیانت و امانت داری انگلیسی را میفهمد که بچه مرتبه است ، شخص کوچ بانی دیگر از آنجا بسمت باث میرفت ، و نوبت او این بود که فردای آن روز در ویندزر برسد ، کوچ بان ما باوسفارش نمود که فردا ساعت بنده را آورده باشد . . . فردای آن روز بوقت معین ساعت مزبور را کوچ بان آورد ، و بنده قدری وجه باو دادم . بالجمله نوکر قهوه خانه ساعتی که چهل اشرفی با جاقلو قیمت داشت طمع نکرد ، اگر پس نمیداد نه بنده ساعت را بدست او سپرده بودم و نه سخن حساسی باو داشتم و نه احدی میتواندست ساعت را از او پس بگیرد ، این معنی پر ظاهر است که بجز باک بازی و راستی شخص قهوه چی چیزی دیگر باعث پس دادن ساعت مزبور نبود . همینکه از این سفر بلندن برگشتند میرزا صالح بفراموشخانه رفت و او را بدرجه استادی طریقت ارتقا دادند ، همینکه به وولپج رفت میرزا جعفر و میرزا رضا باو خبر دادند که از میرزا ابوالحسن خان شرحی رسیده و رقم نایب السلطنه را بلندن فرستاده و نیز بدولت انگلیس نوشته است که تدارک مسافرت محصلین ایرانی را دیده بزودی روانه ایران سازند . دکتر کرگرمی معلم میرزا جعفر و میرزا رضا ، بدیدن سرگود اوزلی رفته باو میگوید که تحصیل این جوانان ناتمام است و اوزلی هم باکار گزاران دولت انگلیس گفتگو کرده قرار میگذارد که لافل تاموقع ورود میرزا ابوالحسن خان ایلچی آنها را نگاه

دارند ، همینکه او وارد شد سعی کنند شاید او را وادار کنند که اذن بدهد يك سال دیگری این جوانان در انگلستان تحصیل کنند - اگر او موافقت کرد که بمانند ، والا هنگام تابستان با کشتی باسلامبول و از آنجا بایران بروند .

همینکه میرزا صالح دید که با احتمال قوی باید شهری ماه دیگر لندن را ترک کند ، با خود اندیشید که چیزی بایران ببرد که بکار دولت ایران بیاید . مدتها بود خیال بردن يك دستگاه چاپ و وسایل صنعت باسمه ( یعنی گراور کردن روی مس ) بطورش افتاده بود ، بایک نفر استاد فن چاپ که در کارخانه اش انجیل را با السنه فارسی و هندی و عربی و سریانی و سایر السنه غریبه چاپ میکرد قرار گذاشت که هر روزی دو ساعت در کارخانه او کار کند و فن چاپ را بیاموزد . بنابراین در حوالی کارخانه او سه اصاق گرفت یکی برای نشمن ، دیگری برای جواب خودش و سومی برای خواب معلم فرانسه اش مستربالفور ، و با مستر بالفور قرار گذاشت که لامؤتمن و زود ایلچی ایران شب و روز را در همان منزل با او باشد و خوراک و مخارجش با او باشد و اجرت هفتگی نیز از او بگیرد .

باین ترتیب ، هر روزه از ساعت دو و نیم بیدار بیدار ظهر تا چهار و نیم بلباس انگلیسی در کارخانه چاپ زنی کار میکرد .

روز ۲۹ جمادی الاخره ۱۲۳۴ میرزا ابوالحسن خان ایلچی وارد لندن شد ، روز به همه حضرات ایرانیها با اجتماع بدین اورفتند ، از ایشان پرسید که ان شاه الله همه تان در کار تان کامل هستید باو گفتند که اگر يك سال دیگر هم بمانند و تحصیل کنند نفع میشوند . چند روز بعد باز بدین ایلچی رفتند ، و چون بمیرزا صالح اجازه نشستن نداد او بر فنا گفت « هر چه ایلچی حکم کند اگر شما قبول کنید بنده هم قبول دارم » - و از او طاق بیرون رفت . سرگور اوزلی و مستر موریه و محصلین با ایلچی صحبت کردند ، و بالاخره مقرر شد که سه ماه دیگر هم همگی در لندن بمانند و هر چه کتاب و اسباب لازم دارند خریده عازم ایران شوند . میرزا جعفر و میرزا رضای مهندس به وواچ رفتند که در قورخانه يك ماه دیگر تحصیل کنند و سپس در علم نقب و کار خندق کنی مجرب بشوند . يك ماه بعد ، با ایلچی خبر دادند که استاد محمد علی چخماق ساز دختری از کسبه انگلیس را بزنی گرفته و در کلیسا بقاعده انگلیسیها او را عقد بسته است . ایلچی مطلب را بسکوت برگذار کرد و مصلحت ندانست که در این باب با او گفتگوئی بکند ، میرزا صالح و قولونل خان بطور خصوصی با استاد محمد علی گفتگو کردند ، اثری نبخشید و معلوم شد که از باب مست دبدار دختر بوده و باو عشق داشته است .

در این ضمن يك روز میرزا صالح از ایلچی رخصت گرفته بدین مدرسه کیمبر ریج میرو ، در ایستگاه کیمبر ریج دلچان بستی بر میگردد ، خود میرزا صالح میگوید « وقتی که مرا از زیر شکستهها بیرون کشیدند مردم صورت مهیب و هیأت عجیب و قد طویل و لباس غریب و کلاه پوشت بنده را دیدند وحشت واضطراب آنها بیکدفعه بدل بخنده شد ، یکی بدیگری میگفت این مالک دوزخ است یا ملك هذاب ؟ دیگری می گفت این شخص آدم دریائست ، و دیگری می گفت قاصد حضرت عزرائیل است ، و هر دفعه که یکی از الواط مرا بلقی مخاطب مینمود سبب نفر شروع بخنده میکردند و چون ولایت آزادست شق اصبح را این دیدم که خود را به زبان ندانی زده حرفی نزنم ، و تصدیق کردم که صورت من و بیرون آمدن از زیر گاری بآن قسم جای خنده داشت . فقط بیفامی بچاپخانه فرستادم که نام بنده و قصه افتادن از کوچ را چاپ نکنند » .

قبل از رفتن بکیمبر ریج ، میرزا صالح از آن استاد فن چاپ که باو این حرفه را آموخته بود خواهش کرد که مبلغ معتدبهی اجناس چاپزنی و باسمه سازی بایک ماشین کوچک برایش بخرد ، و همینکه

برگشت دید که اجناس زیادی در نهایت ارزانی برایش خریده است ، و چون بجهت پرداخت تمام قیمت آنها وجه کافی همراه نداشت قدری پول از این و از آن قرض کرد و همه آن اسبابها را در نه صندوق بزرگ بسته با سایر متعلقات شخصی محصلین به کشتی فرستادند . میرزا ابوالحسن خان ایلچی از میرزا صالح خواهش کرد که غلام سیاه ایلچی را همراه خود بایران ببرد ، و نوسشتجات چندی باعناهی دولت نوشته تسلیم او کرد که برساند ، و مراسلاتی نیز برجال دولت عثمانی و سفیر کبیر انگلیس در اسلامبول و میرزا فرج الله وقایع نگار دولت علیه ایران در اسلامبول نوشته سفارش نمود که این محصلین ایرانی را بی معطلی از اسلامبول روانه کنند . وزیر خارجه انگلستان مصلحت دیده بود که میرزا جعفر طلیب را يك سال دیگر بگذرانند در لندن بماند و در قرض طلب کامل شود ، و بجای او آقا حاجی بابا را که ده سالی بود در لندن تحصیل کرده بود بهرام آن چهار نفر دیگر روانه ایران کردند . مدت اقامت این چهار نفر در لندن ، سه سال و هشت نه ماه بیشتر نشد . در مورد زن انگلیسی استاد محمدعلی ، جناب ایلچی کلاسکوت و بی اعتنائی را بجائی رسانید که هیچ ترتیبی بجهت بردن او نداد ، یعنی شوهر رانه ترغیب به بردن زن کرد و نه مانع از بردن او شد ، بلکه او را کأن لم یکن فرض کردند ، و مخارج کشتی آن زن را نیز ندادند . روز دوم شوال ۱۲۳۴ چهار ساعت بعد از ظهر کشتی مسافرین ما از گریوزند برای افتاد ناخدای کشتی از حیث خوراک و شمع با آنها سخت میگریخته و بانو کران ایلچی که به همراه محصلین فرستاده بودند بخیال اینکه جماعتی غریب و بی وقوف هستند بدرفتاری میکرده است ، آقا حاجی بابا باو میگوید که دولت انگلیس ما را به همراه تو روانه کرده و بانو طی کرده است که خوراک ما را بخوبی بدهی ، اگر اینطور رفتار کنی بعضی ورود بجزیره مالطه شکایت ترا بدولت انگلیس خواهیم کرد ، از آن بیمه اورفتار خود را تغییر داد . در کشتی زوجه استاد محمد ناخوش شده بوده و آقا حاجی بابا حتی المقدور بمعالجه او میرداخته است . در جزیره مالطه پنج روزی اطراق کردند ، و میرزا صالح در آنجا هم بدیدن دستگاه چاپخانه و اداره روزنامه رفته بوده است که اطلاع و تجربه بیشتری حاصل کند . يك روز همه ایرانیها بهیأت اجتماع بدیدن کلیسای آن جزیره رفته بودند کیشی خرده سنگی از پای صورت سنت یل برداشته بدست میرزا صالح داده و گفته است هر کرا مار و عقرب بزند این خرده سنگ را بر موضع نیش بمالید آزار و درد آن ساکت میشود ، میرزا صالح میگوید سنگ پاره را بفلام خود مبارک دادم و بلفظ فارسی گفتم وقتی که بیرون رفتیم آن را بدورانداز ، سایر رفقا را خنده دست داد ، و کیشی ملتفت شد که ما بی اعتقادیم و استهزا میکنیم ، و بنده منفعل شدم . میرزا جعفر و میرزا رضا بعلت آنکه سالها بود میوه ندیده بودند میوه بسیاری خورده هر دو ناخوش شدند و آقا حاجی بابا متوجه معالجه آنها بود .

روز پنجم ذی الحجه همان سال همگی وارد اسلامبول شدند ، و چون بیاد اسلام رسیده بودند زن استاد محمدعلی را با شوهرش در منزلی جدا گانه جا دادند ، و يك اطاق خواب برای سایر چهار نفر ، و يك اطاق برای نو کران سفیر گرفتند ، و میرزا فرج الله وقایع نگار تدارک مسافرت آنها را دیده ، بعد از چهل روز ایشان را بوسیله چاپار روانه ساخت . چون تا آن وقت یست و چابا ربسبک اروپائی در ایران مرسوم نشده بود این جوانان بسیار متعجب شده بودند که می دیدند بیک دفعه بیست و سه اسب سواری و باری با آنها بدهند . در اواسط محرم سال ۱۲۳۵ مطابق با نوامبر ۱۸۱۹ رهسپار ایران شدند .

حکایت شیرینی میرزا صالح از یکی از شهرهای وسط راه نقل میکند ، میگوید : در قرا حصار زفاف ابراهیم آقا مستاجر چاپارخانه بود ، مذکور ساخت که سه سال است دختری نشانلو کرده والی حال او را ندیده است ، بنده طریقه نکاح انگریزی را مفصلاً باو گفتم ، لکن وی سرا یا چشم و منتظر

ورود هروس خود میبود، و چیزی از حرف بنده دستگیراوند.

درده فرسخی قره حصار چند نفر سوار که از جانب ایران می آمدند از مسافرین ما گذشتند و بایکی از ارامنه که در زبان انگلیسی ماهر بود گفتگویی کردند، بعد از آن معلوم شد که این سوارها سررابرت کریر تو و همراهان او بودند که مدتها در روسیه و ایران توقف و سیاحت کرده بودند و در این تاریخ بولایت خود مراجعت میکرده اند، و بواسطه تاریکی هوا، این دودسته مسافر یکدیگر را نشناخته بودند. سررابرت کریر تو سفرنامه بسیار مفصلی در دو جلد نوشته است که از جمله سفرنامه های بسیار معتبر انگلیسی است و دارای تصاویر و نقشه های بسیار خوب از مناظر و رجال و مواضع مختلفه ایران است.

میرزا جعفر مهندس، از اینجا به تاتار (یعنی سرعت و بدون اینکه در راهها توقف کند) عازم تبریز گردید، و استاد محمد علی را هم با صندوقهای معمولات و اثاثیه کلیه مسافرین با کشتی از اسلامبول بسمت بندر طرابزان فرستاده بودند، و از آنجا اسبابها را با استاد محمد علی به ارزروم فرستادند، با آنکه صدراعظم دولت عثمانی برای پاشای طرابزان و پاشای ارزروم نوشته بود که آن صندوقها را باز نکنند و گمرک از اموال این مسافرین نخواهند، بِنجاه صندوق اسبابهای ایشان را باز کردند و مبالغی گمرک از آنها گرفتند.



داستان مسافرت تحصیلی این اولین کاروان معرفت باینجا ختم میشود، و چنانکه در ابتدای این مقالات بعرض رساندم درمآثر سلطانیه عبدالرزاق بیگ دنبلی گفته شده است که «استادان از ایران بانگلیس فرستادند و مبالغی خطیهر ساله در وجه آن جماعت تعیین کردند، و بعد از چهار پنج سال مراجعت کردند». اما از آنچه بعرض رساندم شما لابد ملتفت شده اید که این عبارت «مبالغی خطیهر ساله در وجه آن جماعت تعیین کردند» چقدر شوخی است. در یک موضع دیگر میگوید «هر ساله موجب و مرسوم ایشان از آذربایجان بلندن میرفت» و حال آنکه بیچاره ها مجبور بودند سال ترمه بفروشدند و خرج تحصیل خود را بپردازند.



اکنون، خوبست ببینیم آن پنج نفری که از تبریز بلندن آمده بودند و صد و سی سال پیش از این بعد از چند سالی تعلیم و تحصیل، و کسب صنعت و هنر و معرفت، از انگلستان بایران برگشتند چه کردند و چه ارمغانی بوطن خود بردند.

سار پانا، بار بگشا ز آشتران	شهر تبریز است و کوی گلستان
فر فردوس سبست این یالیز را	شعله عرشیت این تبریز را
هر زمانی فوج روح انگیز جان	از فراز عرش بر تبریزبان

همینکه میرزا صالح شیرازی و میرزا جعفر مهندس و میرزا رضای مهندس و حاجی بابا و استاد محمد علی بازنش وارد تبریز شدند عباس میرزای نایب السلطنه نسبت باباشان کمال لطف و محبت ابراز داشت و همگی را بکارهایی که مناسب تحصیلاتشان بود گماشت. میرزا صالح که زبان فرانسه و انگلیسی ولاتینی یاد گرفته بود مترجم و مستشار و لبعهد شد، و دستگاہ چاپ را که همراه خود بایران برده بود در تبریز راه انداخت، و این اولین مطبعه ای بود که برای چاپ کتب فارسی در سرزمین ایران دایر شد. در باب کلمه چاپ (و اینکه این لفظ از کجا آمده است) عقاید مختلف اظهار شده است، و چندی پیش یکی از فضلاء ایران حدس زد که شاید این کلمه از لفظ «چاو» مغولی آمده باشد. لفظ چاو بر یولی اطلاق میشده است که هفتصد سال پیش در ایران از کاغذ یا چرم میساخته اند و بر آن مهر میزدند و با علاماتی نقش

میکرده‌اند، ولی بسیار مستبعد است که این کلمه ربطی با لفظ چاپ داشته باشد. در سفرنامه‌های ایرانیان که در حدود صدوسی چهل سال پیش نوشته شده است کلمه طبع و چاپ مکرر آمده است، و محتاج بگفتن نیست که فن چاپ در ترکیه و هندوستان و مصر زودتر از ایران رایج شد. کسانی که کتب چاپ ترکیه و مصر را دیده بودند این صنعت را به لفظ طبع و طباعت میخواندند، و آنهایی که به هندوستان سفر کرده بودند و کتابهای چاپ هند را دیده بودند لفظ چهایه یا چاپ را بکار میبردند (مثل میرزا ابوالحسن خان شیرازی و میرزا ابوطالب خان اصفهانی) - در سفرنامه میرزا ابوطالب خان هر دو لفظ استعمال شده است. در زبان هندی لفظ چاپ بمعنی مهر است، و پارچه‌هایی را هم که (مثل چیت و قلمکار) بوسیله مهرها یا قالبهای چوبی نقش میکنند «چهایانیا» و «چهایاره» میگویند. و چون صنعت طباعت شبیه بهین مهر زدن و نقش کردن بوسیله قالب است همان کلمه چهایه را در این مورد نیز بکار برده‌اند. در مسیری طالبی یعنی سفرنامه میرزا ابوطالب خان اصفهانی این عبارت آمده است: «ذکر کارخانه تبع (کذا) یعنی چهایه گری کتاب و تصویر، از صنعتهای مفید است، فایده چهایه کتاب نشر علم است که ملت فائمی علما و مصنفین مییابد... و طریق آن صنعت بواسطه وجود آن در کلکته بمرم ظاهر است». پانزده سال بعد از او میرزا صالح در سفرنامه خود نوشت که در سال ۱۴۴۵ در هالند اختراع چاپ زنی شده و در سال ۱۴۷۷ صنعت مزبور را بانگلند آورده، در سال ۱۳۵۶ با سه کردن تصاویر در بالای مس و نسخه آن بر روی کاغذ در انگلند اختراع گردیده. میرزا صالح در کتاب خود مکرر از چاپ و چاپخانه و چاپ کردن و استاد چاپ زن و چاپ شدن و چاپ زدن و از چاپ بیرون آمدن بحث میکند. بهر حال خود او بود که این صنعت را بایران آورد، و چهارینج سال بعد از ورود او بتبریز، اولین کتاب چاپی فارسی که در ایران تهیه شده بود بیرون آمد، و چون مینویسند که دایر کننده این مطبعه سرببی جوانی میرزا جعفر نام بود، بعید نیست که میرزا صالح همان میرزا جعفر مهندس، همسر خود را، بدارنده این چاپخانه گماشته باشد. بخصوص که میرزا صالح شخصاً از اعیان و رجال دولت شده بود و فرصت رسیدگی بچاپخانه را نداشت.

غیر از این چاپخانه میرزا صالح، یک چاپخانه دیگر نیز بزودی در تبریز دایر شد، در روزنامه کاوه مینویسند که در سال ۱۲۳۳ شخصی موسوم به آقا زین العابدین تبریزی اسباب و آلت مختصر باسمه خانه طبیبو گرافی یعنی چاپ حرفی بتبریز آورده، بعد از مدتی کتاب فتحنامه میرزا ابوالقاسم قائم مقام را چاپ کرد. و در کتاب الدریمه تألیف شیخ آغا بزرگ طهرانی مینویسد که در ۱۲۳۴ رساله جهادیه تألیف میرزا ابوالقاسم قائم مقام در تبریز بچاپ رسیده، و من نمیدانم که از این جهادیه همان فتحنامه مقصود است یا کتاب دیگری. و مرحوم محمد علی تربیت نوشته است که «میرزا صالح شیرازی بعد از آنکه وزیر طهران شده بود میرزا اسدالله نامی را از اهل فارس با مخارج زیادی برای یاد گرفتن صنعت چاپ به پترسبورگ فرستاد» بعید نیست که در این عبارت مقصود چاپ سنگی باشد نه چاپ سرببی. در مآثر سلطانیه عبدالرزاق دنبلی آمده است که «اعظم تصنیفات کارفرنگک باسمه کاری بود که کتب متعدده بخط نسخ و نستعلیق بیرون می‌آوردند یکی از هوشمندان دارالسلطنه تبریز اسباب و اقالم او را آورده چنان تدبیر و تصرف در این کار کرده است که چون صفحه‌ای از کار بیرون می‌آید حسن خطش رشک گردش اقالم خوش نویسان آمده، بعلاوه شیرینی شیوه نیز در باسمه کاری منظور گردیده». و مخفی نماند که همین مآثر سلطانیه یکی از اولین کتابهایی است که در ایران چاپ شد. و در خاتمه آن می‌گوید «این نسخه جدید که موسوم بمآثر سلطانی است در تبریز بسمی و استادی جناب ملا محمد باقر تبریزی بتاریخ اواخر رجب ۱۲۴۱ اختتام پذیرفت... و سوای این

کتاب مستطاب در دارالخلافة طهران میرزا زین‌العابدین تبریزی باهتام منوچهرخان (معمت‌الدوله) مجلدات از کتب حدیث باسمه کرده تجار و اهل معاملات باطراف ولایات میرنند و خرید و فروخت میشود. « کتابهای دیگری که در همین سالها چاپ شد عبارت بود از گلستان سعدی و محرق‌القلوب و عین‌الحیة و حیاة‌القلوب و قرآن و حق‌البین و رساله حسبنه زاد‌العماذ و بوستان سعدی و ترجمه کتاب جغرافیای رفائلی و غیرها، که بعضی بچاپ سنگی رسیده بود و برخی بچاپ سربی.

چنانکه میدانید در سال ۱۲۴۴ هجری قمری در طهران گریبایدوف ایلچی روس را عوام‌الناس ریختند و کشتند. و دولت ایران مجبور شد که برای عذرخواهی يك ایلچی مخصوص بدربار امیراطور روس بفرستد، و بعد از چند ماه تأخیر عاقبت خسرو میرزا پسر عباس میرزای ولیعهد در سال ۱۲۴۵ بدربار روس فرستاده شد، و از جمله کسانی که همراه او فرستاده شده بودند یکی میرزا مسعود بود که در دستگاه فرانسویها تربیت شده بود، و یکی میرزا صالح شبرازی بود، و دیگری حاجی بابا بود که بسمت حکیم باشی خسرو میرزا تعیین شده بود. يك نفر مسافر انگلیسی موسوم به کاپتان مینیان متعلق بقشون انگلیس در هندوستان، در همین سال از راه روسیه و ایران عازم هند بود، و در بطرزورخ بحضور خسرو میرزا معرفی شد، و در هنگام مراجعت خسرو میرزا با او همراه و همسر شد. این کاپتان مینیان از میرزا صالح و میرزا بابای حکیم باشی (یعنی همان حاجی بابا که حالا دیگر ترقی کرده بود و میرزا بابا شده بود) مکرر نام میبرد، و مطالبی از اخلاق و رفتار آنها نقل میکند که خواندنی و شنیدنی است؛ میگوید مهماندار شاهزاده، مبالغ هنگفتی از انواع شراب در آبدارخانه خسرو میرزا بار کرده بود تا در راه باوخوش بگذرد، و از همراهان شاهزاده، این میرزا بابای حکیم باشی بیش از همه در شراخواری افراط میکرد، و عذرش این بود که «هواسر دست وجبه من چندان گرم نیست» و بدیگران هم نصیحت میکرد که يك کیلاسی بنوشند، و چون طیب بود و خود هم باین دستور عمل میکرد دیگران نیز «تجويز» او را متابعت میکردند. گاه میشد که يك بطری کنیاك انگلیسی را لاجرمه سرمی کشید. ولی هرگز مست نمیشد و خللی در قوای او راه نمیآفت. چندین سال قبل از این، این مرد بهمراهی چند نفری از هموطنانش بانگلیس فرستاده شده بود که تحصیل طب کند مدت مدیدی در آنجا ماند ولی بقدری تنبل بود که تصدیق طبابت تحصیل نکرد. صورت ظاهرش با اخلاق واقعیش بقدری تفاوت داشت که حتی ابلیس هم ممکن نبود فریب نخورد. ولی يك امتیاز عمده بر اقران و امثال خود داشت و آن این بود که بدیهای ما را هم بر عیوب شخصی خود اضافه کرده بود.

برای جلب نفع و کسب ثروت يك زن متمول چاق زشت گرفته بود، و عباس میرزای ولیعهد هم باو دهی موسوم به خواجه در آذربایجان داده بود، و چون چنین ثروت و استطاعتی بهم زده بود درصدد بود که زن دیگری، و بلکه هم دوزن دیگر، بگیرد، و میگفت «اما این دفعه از روی سلیقه فطری خود زنی اختیار خواهم کرد تا چشمم هم لذت ببرد».

باز میگوید: میرزا صالح و میرزا مسعود بقمار عشق مفرطی داشتند، و در یکی از منازل راه در منزل یکی از نجای روسیه بازی میکردند، و این روسی از آن تر دستها بود و باین دو مرد بی تجربه حریف او نمیشدند. در راه چون شاهزاده میخواست دوسه روزی بماند کاپتان مینیان و زنش از همراهان جدا شدند و پیش پیش میرفتند، روز بعد بقریه خواجه رسیدند که ملك میرزا بابای حکیم باشی بود، و شب را آنجا منزل کردند و از نیش ککها عذاب زیادی کشیدند.